

گزارش

سرانجام مردی که می‌خواست شوری را نجات دهد

گنادی یانیف آخرین معاون رئیس‌جمهوری اتحاد جماهیر شوروی که کودتای نافرجامی را با هدف جلوگیری از فروپاشی این اتحادیه رهبری کرد، پس از مدت‌ها ابتلا به سرطان ریه، جمعه (۲۴ سپتامبر) در سن ۷۲ سالگی در بیمارستانی در مسکو درگذشت. کودتای یانیف و همراهانش کارکرد معکوس پیدا کرد و با تحریک احساسات عمومی در فضای هیجان‌زده روسیه‌ای که مردمش پس از ده‌ها سال برای نخستین بار طعم «زادی» را چشیده بودند، روند فروپاشی شوروی را تسریع کرد. به گزارش بی‌بی‌سی، این کودتا همچنین به جای آنکه جناح سنت‌گرات حاکم بر شوروی را به قدرت بازگرداند، ناخواسته بوریس یلتسین را به اریکه قدرت رساند که سیاست گذر ناگهانی از اقتصاد کمونیستی به سرمایه‌داری و بازار آزاد را جانشین برنامه اصلاحات گورباچف کرد. هرچند یانیف بعدها از دست زند به کودتا‌پراز شیشمی می‌کرد اما امروزه در روسیه کم نیستند کسانی که از شکست کودتای او و یارانش افسوس می‌خورند. هنگامی که میخایل گورباچف آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی، سیاست‌های بازسازی (پرسترویکا) و ایجاد فضای باز (گلاسنوست) را پیش می‌برد، گنادی یانیف در راس اتحادیه‌های کارگری قرار داشت و با آغاز روند فروپاشی شوروی گورباچف او را به معاونت خود برگزید. با از میان رفتن جایگاه صدر هیات رئیسه و تبدیل آن به ریاست‌جمهوری، یانیف اولین و آخرین کسی در شوروی بود که عنوان معاون رئیس‌جمهور داشت. در چهارم آگوست ۱۹۹۱ که گورباچف تعطیلات تابستانی خود را آغاز کرد و روانه ویلای در شبه‌جزیره کریمه شد، جمهوری‌های لیتوانی، لتونی، استونی و گرجستان استقلال خود را از شوروی اعلام کرده بودند و ارمنستان و جمهوری آذربایجان در حال جنگ بودند. گورباچف معاهده‌ای تنظیم کرده بود تا جمهوری‌های باقیمانده را همچنان در اتحاد نگه دارد و قرار بود بیستم آگوست، پس از بازگشت از تعطیلات آن را به امضای روسای جمهور قزاقستان و ازبکستان برساند و سپس دیگر جمهوری‌ها را هم قانع به پذیرفتن آن کند. این معاهده، استقلال جمهوری‌های شوروی را به رسمیت می‌شناخت اما آنها را از کنترل‌اسیونی تحت رهبری واحد گرد می‌آورد. گروهی از مقامات شوروی که خواهان ادامه حیات این اتحادیه در شکل و شمایل سابق بودند و چنین معاهده‌ای را چیزی جز فروپاشی کامل نمی‌دیدند، از هفت ماه پیشتر و به ابتکار رئیس وقت سازمان اطلاعات و امنیت (ک‌ا‌گ‌ب)، گروهی مخفی تشکیل داده و طرحی تنظیم کرده بودند که با اعلام وضع اضطراری در کشور و اتخاذ تدابیر امنیتی و استفاده از نیروی نظامی، اوضاع را به روال پیش از آغاز فروپاشی باز می‌گرداند. علاوه بر ولادیمیر کرپوچکف رئیس «ک‌ا‌گ‌ب» که مبدع طرح بود، مقامات تالیارته‌بهای چون نخست‌وزیر و وزیران دفاع و کشور، رئیس دفتر گورباچف، معاون شورای عالی دفاع، دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست و همچنین گنادی یانیف معاون رئیس‌جمهور نیز عضو این محفل مخفی بودند و بعداً چند تن دیگر از مقامات هم به آنها پیوستند.

سه روز پیش از پایان تعطیلات تابستانی گورباچف، اعضای گروه گرد هم آمدند و ابتدا تصمیم گرفتند گورباچف را ترغیب به پذیرفتن طرح‌شان کنند، به همین منظور چهار نفر از اعضای گروه مامور شدند نزد گورباچف بروند و از او بخواهند یا به آنان بپیوندند و طرح‌شان را عملی کند یا اینکه استعفا بدهند و اداره کشور را به معاونش گنادی یانیف بسپارد. وقتی گورباچف دست رد به سینه فرستادگان زد، تصمیم به کودتا گرفته شد و در اولین قدم، کرپوچکف با استفاده از اختیاراتش به عنوان رئیس «ک‌ا‌گ‌ب» تمام خطوط ارتباطی گورباچف را با جهان خارج قطع و او را در وی‌الایش تحت مراقبت ماموران «ک‌ا‌گ‌ب» محبوس کرد. سپس اعلامیه‌ای با امضای گنادی یانیف تحت عنوان کفیل ریاست‌جمهوری و رئیس هیات هشت نفره موسوم به کمیته دولتی وضع اضطراری تنظیم شد که در آن نوشته شده بود گورباچف به دلیل بیماری فلات توده اران کشور را ندارد. یانیف دو سال بعد در مصاحبه با روزنامه روسی نووی وزلااد (نگاه نو) گفت هنگام امضای این اعلامیه مست بود، هرچند تصریح کرد که این مستی بر تصمیمش اثری نداشته است. اعلامیه ساعت هفت بامداد ۱۹ آگوست (۲۸ مرداد) از رادیو و تلویزیون پخش شد و خیابان‌های مسکو سرسراز شدند. بوریس یلتسین رئیس‌جمهور فدراسیون روسیه (که هنوز بخشی از اتحاد شوروی بود) خود را به مجلس شورای عالی رساند و آنجا را به کانون مقاومت در برابر کودتا تبدیل کرد، شمار زیادی از مردم هم به هواداری از او در بیرون از مجلس گرد آمدند. یانیف وضعیت فوق‌العاده اعلام کرد و سپس در نشست‌ی خبری حاضر شد و گفت دولت جدید همچنان به ادامه اصلاحات پایبند خواهد بود، اضطراب و عشه دستان او از دید خبرنگاران پنهان نماند، خود او نیز بعدها در مصاحبه‌ای به اضطراب و لرزش دست‌داشتن در آن نشست اعتراف کرد. تلاش سران کودتا برای تسخیر نظامی مجلس در برابر مقاومت مردمی که راه را بر تانک‌ها سد کردند تاگام ماند و یانیف به ناچار به نیروهای نظامی دستور داد مسکو را ترک کنند؛ به این ترتیب کودتا شکست خورد. گورباچف پیش از سخن‌گاز روز بعد خود را به مسکو رساند اما از آن پس دیگر کانون قدرت از کرملین به مجلس منتقل شده‌بود که یلتسین و یارانش در آن مستقر شده‌بودند. مجلس همان فردای شکست کودتا، پرچم سه رنگ روسیه تزاری را جانشین پرچم منقوش به داس و چکش شوروی کرد و دو روز بعد گورباچف رهبری حزب کمونیست استعفا داد. فردای روز استعفا ی گورباچف از این مقام، اوکران اعلام استقلال کرد و ظرف دو ماه، لتایکستان، ارمنستان، جمهوری آذربایجان و ترکمنستان هم همین راه را رفتند. در ۲۵ دسامبر گورباچف از ریاست‌جمهوری شوروی استعفا داد و فردای آن روز عمر اتحاد جماهیر شوروی رسماً به پایان رسید؛ پلاوس، قزاقستان و ازبکستان هم که همچنان به این اتحادیه وفادار مانده بودند راهی جز استقلال پیش رویشان نماند.

ستاندرد کاران کودتا بلافاصله پس از بازگشت گورباچف به مسکو، بر کنار بازداشت و منتهم به خیانت شدند؛ جرمی که در زمان شوروی می‌توانست به اعدام یا مرگ تدریجی در گولاگ‌های مخوف بینجامد اما وقتی که دیگر شوروی در کار نبود، کودتاچیان پس از آزادی از زندان و برخورداری از عفو، زندگی عادی و فعالیت اجتماعی خود را ادامه دادند. هرچند یانیف یانیف که متعصب تاریخ‌شوروی بود و دانشنامه دکترای خود را هم درباره تروتسکی نوشته بود، پس از صدور حکم عفو به تخصیص اصلی‌اش بازگشت و در دانشکده گردشگری به تدریس پرداخت، در کنار آن، دولت روسیه هم او را به عنوان مشاور هیات رسیدگی به امور از کارافتادگان و بازنشستگان به کار گرفت.

و بسایت «کریستین اودانل» یک روز تمام ناپدید شده بود و هنگامی که سه‌شنبه‌شب گذشته ناگهان هزاران بلکه چند صد هزار نفر به دنبال خبری از این برنده انتخابات قدماتی شهر دیلیور بودند از وب‌سایت وی خبری نبود. این جمعیت عظیم می‌خواستند بداندن او کیست و چه عقایدی دارد. حتی همسکاران او هم برای احیای آن وب‌سایت کاری نمی‌کردند اما صبح دوشنبه بود که بار دیگر وب‌سایت راه‌اندازی شد و این بار البته بخش‌های مربوط به زندگی و علت کاندیداتوری وی حذف شده بود زیرا خانم اودانل دیگر به این بخش‌ها نیازی نداشت. اودانل ۴۱ساله در عرض یک شب تبدیل به قهرمان جنبش تی‌پارتی شد؛

چهره‌ای تازه و زیبا برای جنبش انتخاباتی خشمگین علیه نظم موجود؛ جنبشی که از یک سال پیش نفس امریکا را بریده و نامش یادآور آغاز انقلاب امریکاست. اودانل البته اولین برنده یک‌شنبه تی‌پارتی در یک انتخابات مقدماتی اما تعیین‌کننده نیست، ولی او همان کسی است که از سوی ستاره محافظه‌کاران، فرماندار سابق الاسکا و کاندیدی اپنشین پست معاونت رئیس‌جمهور یعنی «سارا پیلن» حمایت می‌شود و اولین کسی که برخلاف خواست واقعی رهبری حزب جمهوریخواه در این مرحله انتخاب شد، پیروزی اودانل نشان می‌دهد این جنبش طسی ماه‌های اخیر چه اندازه قدرتمند شده و از سوی حزبی پذیرفته می‌شود که پیش از ۱۵۰ هزار سابقه و قدمت دارد.

پیروزی اودانل شوکی بزرگ برای حزب جمهوریخواه بود؛ حزبی که تقریباًطمینان داشت در انتخابات ماه نوامبر اکثریت در مجلس امریکا را از آن خود خواهد کرد. اما پیروزی اودانل پایان کار نیست زیرا وی هنوز هم ۱۶ درصد کمتر از رقیب دموکراتش یعنی «کریس کانس» ای دارد و عدم دستیابی به کرسی دیلیور در مجلس سنا به معنی از دست رفتن اکثریت برای جمهوریخواهان است. «کریس وان مولن» یکی از دموکرات‌های برجسته با آramش می‌گوید: «جمهوریخواهان امید داشتند توندن‌خود را انرژی تی‌پارتی به کنترل آنها ببینند.» اما این وضعیت تا کجا می‌تواند ادامه داشته باشد؟ آیا جمهوریخواهان در آن زمان که با همه پیشنهادها و لوابح

برزیندت اوباما از اصلاحات در بهداشت و درمان گرفته تا افزایش مالیات‌ها مخالفت می‌کردند، دچار اشتباه محاسباتی شده بودند؟ آیا به این صورت به رفتاری اعتراضی مشروعیت بخشیدند که حال قادر به مهار آن نیستند؟ جمهوریخواهان فقط و فقط برای ضربه زدن به اوباما به همه چیز نه گفتند و هر اشتباه و حماقتی را توجیه کردند. به همین دلیل ظاهراً رای‌دهندگان جمهوریخواه در دیلییور به اودانل یا همان کارشناس بازاریابی رای دادند، کسی که به هر آنچه به دولت مربوط می‌شود، قاطعانه نه می‌گوید. مواضع اودانل حتی با معیارهای میانه‌روی در دیلیور هم موضعی رادیکال به شمار می‌آید. او چنان از برزیندت اوباما می‌گوید که گویی رئیس‌جمهور یک خائن به کشور است و به عقیده اودانل وی یک تهدید برای امریکا محسوب می‌شود زیرا به عنوان سناتور در سالل ۲۰۰۷ مخالف این بود که زبان انگلیسی تنها زبان رسمی کشور باشد. اما دیگر مواضع تند اودانل در مورد مسائل

آیا تمدن اروپایی به پایان رسیده است

از زمان پدیدار شدن شاهانه‌های نگران‌کننده بحران اقتصادی در اروپا، گروهی از اندیشه‌گران اروپایی بحث درباره انحطاط تمدن اروپایی را از سر گرفته‌اند. هنگامی که این نخبگان از تمدن اروپایی به معنای اخص کلمه سخن می‌گویند، در درجه نخست، کشورهای را در نظر دارند که سازندگان اصلی تمدن جدید اروپایی در چند قرن گذشته بوده‌اند، یعنی آلمان، انگلیس، فرانسه و تا حدودی ایتالیا و اسپانیا. به عبارت دقیق‌تر، منظور آنان از تمدن اروپایی آن فضای جغرافیایی در قاره اروپاست که در آن، به زبان‌های رایج در این چند کشور سخن می‌گویند. در نتیجه، کشورهای مانند اتریش ، سوئیس و بلژیک، یونان،بلژیک و فرانسه را این تمدن جای می‌گیرد، اما برای مثال کشورهایمانند مجارستان، رومانی، مجیک، فنلاند، اسلواکی و حتی پرتغال در بیرون از این دایره قرار می‌گیرند. جالب آنکه غالب این اندیشه‌گران در بحث‌های خود از آینده تمدن اروپایی، کشورهای کانادا، ایالات متحد امریکا و استرالیا را بنابه تمدن اروپایی می‌شمارند، اما از کشورهای امریکا لاتین سخنی نمی‌گویند. اما امروز با توجه به شکل‌گیری اتحادیه اروپا، از تمدن اروپایی به معنای عام کلمه باید سخن گفت که حدود جغرافیایی‌اش همین قاره اروپاست. حتی بهتر است از اروپا زیر عنوان قدرت اقتصادی و سیاسی یاد کرد و بس، نه از تمدن اروپایی که حد و مرز آن چندان روشن نیست. به هر حال، امروز نمی‌توان از آینده اروپا سخن به میان آورد و تمامیت قاره اروپا را از نظر دور داشت زیرا ۲۷ کشوری که اکنون اتحادیه اروپا را تشکیل می‌دهند، همگی سرزنش‌یانی کشتی‌اند. در نتیجه، هنگامی که اندیشه‌گرانی از انحطاط اروپا سخن می‌گویند، باید نشانه‌های آن را در سراسر اروپا بچونید و بنمایانند. درجه انحطاط تمدنی را نسبت به دوره‌ای از تاریخ آن می‌سنجند. از آن دوره معمولاً زیر عنوان عصر طلایی یا روزگار زرین آن تمدن یاد می‌کنند. بنابراین بحث انحطاط همیشه با درغ گذشته‌ها همراه است. هومر در قرن هشتم پیش از میلاد ستایشگر تمدن مونتای (۱۶۰۰-۱۲۰۰) و تروا بود که عمرشان قرن‌ها پیش از او سر آمده بود. تمدن یونانی توانایی پرورندن انسان‌های والایی همچون اولیس، آشیل و آگاممنون را از دست داده بود. در پایان قرون وسطی، دانته با دیدن وضع نگار ایتالیا، که نتیجه جریانات پستی و ناچیز شاهزاده‌نشین‌ها بود، نگاه حسرت‌آلودش را به روم باستان دوخته بود. اما مفهوم دقیق انحطاط امپراتوری روم را ماکیاول جمهوریخواه است که در آغاز قرن شانزدهم در کتاب «گفتار مسمول از هم‌پاشی این امپراتوری می‌داند، زیرا سزار تعادل



تی‌پارتی، جنبشی که به همه چیز نه می‌گوید

خیزش آماتورها در امریکا

ترجمه: محمدعلی فیروز آبادی

و عادات اجتماعی از چنان غلظت رادیکالی برخوردار است که مانع از کسب رای اکثریت برای وی در این انتخابات مقدماتی شد. در طول دوران مبارزات انتخاباتی تا به امروز همواره شک و تردیدهایی در مورد شخص اودانل وجود داشته است. و در سال ۲۰۰۵ به عنوان سخنگوی مطبوعاتی یک گروه هوادار جمهوریخواهان کار می‌کرد اما ناگهان و بدون اطلاع قبلی اخراج شد. اودانل هم بیکار ننشست و طی شکایتی از اسجام فکری این کاندیدای معاون اول رئیس‌جمهور نداشتند بلکه آنچه پیش از همه برای آنها اهمیت داشت، حملات پیاپی پیلن به «کاخ سفیدنشینان» بود. خانم پیلن در حال حاضر لحنی جدید و عوام‌فریبانه‌تر به خود گرفته و گفته‌ها و ادبیات وی از طریق رادیو و تلویزیون و از زبان محافظه‌کارانی چون «راش لیمباو» و «گلن بک» منتقل می‌شود. این روزها بزرگان حزب جمهوریخواه درمانده و پلاتکلیف به نظر می‌آیند. «کارل راو» برنامه‌ریز انتخاباتی سابق جرج دبلیو‌بوش در مورد اودانل می‌گوید: «او زنی است که مشکلات جدی شخصیتی دارد و حرف‌های احمقانه می‌زند.» در سیاست امریکا قاعده‌ای همیشه‌گی برای کاندیدها وجود دارد که عبارت‌است از: هر چه بی‌تقصیر تر، بهتر. به این ترتیب حتی جزئیات زندگی شخصی کاندیدهاها باید روشن باشد و یک سخن اشتباه یا یک اشاره ابهامنا برای پایان کار کاندید کفایت می‌کند.

ایسن کاندیدای جنجالی تا مدت‌ها ادعا می‌کرد در دانشگاه نیوجرسی مشغول به تحصیل بوده اما از آنجایی که توانایی پرداخت شهریه دانشگاه را نداشت از کسب مدرک فارغ‌التحصیلی بازمانده است. اما همین چندی پیش اعلام کرد پس از ۱۷ سال بالاخره موفق به پرداخت بدهی‌اش شده و حال رسماً فارغ‌التحصیل آن دانشگاه به حساب می‌آید. اودانل از قرار معلوم اقساط خانه خود را نیز پرداخت نکرده و در این میان روز به روز به بدهی وی افزوده شده است و علاوه بر آن اداره مالیات به خاطر آن ۱۲ هزار دلار بدهی مالیاتی به او اخطار داده است. هنگامی که در سال ۲۰۰۶ اودانل برای کسب کرسی سن نامنویسی کرد به وی اعلام شد کسی از وی پشتیبانی مالی نخواهد کرد. تقریباً ایسن طور به نظر می‌آید که انتخاب این کاندیدی آرام اما غریبال پیش‌بینی در واقع نمایش اعتراضی آگاهانه از سوی رای‌دهندگان جمهوریخواه است، رای‌دهندگان که به شدت

□

علیرضا منافزاده

دنیاست. میزان رشد جمعیت در اروپا کمترین میزان رشد در جهان است (برای مثال، در سال ۲۰۰۸، میزان رشد جمعیت در آلمان۰۱۰- درصد و در ایتالیا۰۰۷/ درصد بود). بنابراین جمعیت تمدن اروپایی نیازی به اندیشه‌گرانی و نویسندگان بزرگی همچون دانته و… نیست. با مطالعه آمار و ارقامی که بانک جهانی با بنیادهایی مانند یوروستات (که مسوولیت اطلاعات آماری اتحادیه اروپا را عهده‌دار است) منتشر می‌کنند، مشکل می‌توان آینده امیدبخشی برای اروپا پیش‌بینی کرد. ببینیم آمار و ارقام چه می‌گویند؟ در سال ۱۹۶۰، جمعیت قاره اروپا بیش از جمعت آفریقا بود. پیش‌بینی می‌کنند در سال ۲۰۳۰، جمعیت آفریقا به سه برابر جمعیت اروپا خواهد رسید (۵۰۰ میلیون اروپایی، یک و نیم میلیارد آفریقایی). جفری ساکس اقتصاددان آمریکایی و مدیر بنیاد زمین در دانشگاه کلمبیا، در سال ۲۰۰۸ پیش‌بینی کرد در سال ۲۰۵۰ جمعیت آفریقا به ۱/۸ میلیارد نفر خواهد رسید. اتحادیه اروپا اکنون نیز جمعیتی حدود ۵۰۰ میلیون دارد که معادل۷/۵ درصد جمعیت کنونی



زندان بفرستد تا بتوانند برای اولین بار در زندگی‌شان نظافت و نظم را یس‌اد بگیرند. ای‌میل‌هایی که جناب بالادینو برای دوستانتش ارسال می‌کند در دسترس همه کاربران اینترنتی قرار دارد و در یکی از آنها عکسی پیوست شده است که اوباما را در حال فروش همسرش نشان می‌دهد. دوستان بالادینو ضمن خنده‌دار خواندن این کارهای وی در مقام توجیه آن اظهار می‌کنند که او در مجتمع‌های ساختمانی کار می‌کند و در ایسن مکان‌ها ادبیات متفاوتی حاکم است و جالب آنکه همین توضیح کوتاه برای قانع کردن هواداران بالادینو کفایت می‌کند. دموکرات‌ها امید دارند از این جنگ قدرت جمهوریخواهان به نفع خود بهره‌برداری کنند. «استواتر روتسبرگ» کارشناس انتخاباتی می‌گوید: «فعالان تی‌پارتی در حال حاضر می‌توانند از خوشحالی برقصند اما این دموکرات‌ها هستند که آخر پاییز در دیلیور جوجه‌ها را می‌شمارند.» این جنبش رادیکال در میان رای‌دهندگان مردد و طبقه متوسط روز به روز محبوبیت خود را از دست می‌دهد و ۳۰ درصد از افراد متعلق به این طبقه دیگر نمی‌خواهند با هیچ یک از کاندیداهای تی‌پارتی سر و کار داشته باشند. این موضوع باعث وحشت کاندیداهایی چون اودانل می‌شود؛ کسی که تنها با ۳۰ هزار رای یعنی با آرای کمتر از سه درصد از رای‌دهندگان دیلیور توانست برنده انتخابات مقدماتی باشد. با این حال هنوز برای خوشحالی دموکرات‌ها زود است زیرا ستاره بزرگ آنها یعنی اوباما تنها پس از دو سال به جایگاه پایین نظرسنجی‌ها سقوط کرده است؛ همان جایگاهی که سلفش جرج دبلیو‌بوش طی دو دوره ریاست‌جمهوری از آن نماد آن الیت روشنفکری است که سیاست واشنگتن را مانند بازی تخته نرد اداره می‌کند. تحلیلگران شبکه سی‌ان‌ان روز در مورد افول شاخص‌های سیاسی و اقتصادی بحث می‌کنند و چنین القا می‌کنند که گویی همه چیز تحت کنترل بوده و حال دیگر چیزی، از جنگ افغانستان گرفته تا وضعیت اقتصادی در کنترل آنها نیست. آنچه طرفداران تی‌پارتی را متحد می‌کند، تنها آن اعتراض به افزایش مالیات‌ها و طلب کاهش مالیات‌ها بلکه همان بی‌اعتمادی به الیت سیاسی است، یعنی بحث وضعیتی که امریکا یک بار در اوایل دهه ۶۰ تجربه کرد، همان دورانی که «جنان اف کندی» گروهی از «قو خوش» بهترین‌ها و هوشمندترین‌ها را ارائه داد و سپس در جنگ ویتنام و البته در به اصلاح جنگ علیه فقر شکست خورد.

نقش مهم‌تر را در این میان همان بازتاب اعتراض‌ها در چهره و وجود کاندیدها ایفا می‌کند. اودانل می‌گوید: «فکر می‌کنم از آنجایی که خودم مشکلات مالی داشته‌ام مردم بیشتر با من احساس همدردی دارند.» شاید این را ز کاندیدای جدیدی باشد که هر چه بیشتر اشتباه می‌کند، هوادارانش نیز به همان ترتیب بیشتر از وی حمایت می‌کنند و حال بر این عقیده حساسانه که لزوماً هیچ کس انسان کامل نیست، اودانل با خوشحالی می‌گوید: «کارل راو می‌گفت من هرگز در انتخابات مقدماتی برنده نخواهم شد اما حال افرادی چون او بازنده قطعی این انتخابات هستند و این واقعا خوب است.»

منبع: اشپیکل

زندگی می‌کرد. این میزان در میان جوانان به ۲۰درصد می‌رسد. امروز میزان رشد اقتصادی بیشتر کشورهای آفریقایی را از پنج درصد برآورد می‌کنند. ۸۰ درصد جمعیت جهان در کشورهای زندگی می‌کنند که از آنها نیز عنوان کشورهای در حال توسعه نام می‌برند. ۵۵ درصد تولید ناخالص جهان را همین کشورها به عهده دارند. پیش از سال ۱۸۲۰، چین و دانگ در نظر اقتصادی فعال‌ترین کشورهای جهان بودند. عظیم و دست‌وپاگیرشان نزدیک به یک قرن‌و نیم آنها را از پیشرفت بازداشته بود. اما اکنون، پدیده جهانی شدن به آنها امکان داده است نیروی کار ارزان مردم‌شان را به جنگ‌افزایی برای هواداری از حزب تبدیل کنند. این دو کشور اگر بتوانند ثبات سیاسی‌شان را حفظ کنند، در ۲۰ سال آینده در ریف سه قدرت نخستین اقتصاد جهان قرار خواهند گرفت، سرمایه‌گذاران هندی و چینی رفته‌رفته بهترین صنایع اروپا را از دست اروپاییان می‌ربایند. در سال ۲۰۰۶، ارسلور شرکت فرانسوی فولاد، یکی از پان‌دگانه‌های اقتصاد به تصرف شرکت هندی میتال‌استیل بزرگ‌ترین تولیدکننده فولاد جهان درآمد. این شرکت هندی امروز به تنهایی ۱۰ درصد فولاد جهان را تولید می‌کند. در ژوئن ۲۰۰۸، شرکت هندی دیگری به نام تاتاموتورز مالکیت جگوار را از دست شرکت فورد ربود، ورشکستگی اقتصادی یونان، پای سرمایه‌های چینی را در سال ۲۰۰۹ به بخشی از بندر پیره و در سال ۲۰۱۰ بر بخش مهمی از کشتیرانی تجاری یونان باز کرد. آمار و ارقام بیش از اینها سخن برای گفتن دارند. حقیقتی که آنها به زبان‌اعداد بیان می‌کنند، این است که اروپا روزبه‌روز رنجورتر می‌شود و اعتبار گذشته خود را در جهان از دست می‌دهد. اندیشه‌گرانی که اروپا را در حال فروپاشی می‌بینند، معتقدنداروپا از نظر کیفی نیز در سرانشیب انحطاط افتاده‌است. تصویری که آنان از اروپاییان عرضه می‌کنند، تصویری است دلگیر و با تصویر اروپاییانی که تمدن جدید اروپا را پدید آوردند، فرسنگ‌ها فاصله دارد. آنان، اروپاییان امروز را روی هم

رفته لخت‌پروست و مسخره‌انگار می‌دانند که اگر روی از آسمان‌ها برگردانده‌اند، اعتقادی به قوانین‌شان نیز، که باید به زندگانی اجتماعی‌شان نظم بدهد، ندارند. به سادگی درباره مردمان دیگر داوری می‌کنند و آنان را دست‌م می‌انازند، اما به خویششان با همین نگاه نمی‌نگرند. غریبه‌بینی‌داند و نازپرورد. به آسایش خو کرده‌اند و روی گردان از آینداهند. باری، اندیشه‌گران دیگری هم هستند که چندان نگران آینده اروپا نیستند و معتقدند اروپا این روزها را پشت سر خواهد گذاشت و دوباره به جایگاهی در محور شان خویش در جهان دست خواهد یافت.

منبع: RFI

یکشنبه ۴ مهر ۱۳۸۹

یادداشت

پسری که دیگر با کسی پدر کشتگی ندارد

اردشیر زارعی‌قناتی

لبنان کشور کوچکی در سواحل دریای مدیترانه در منطقه عربی خاورمیانه است که کلسکوس بزرگی از چالش‌های داخلی و منطقه‌ای را نمایندگی می‌کند. از سال ۱۹۴۳ که این کشور استقلال خود را به دست آورد تا به امروز که در شاهراه تحولات و منازعات درونی و بیرونی قرار گرفته است و نیروهای حافظ صلح سوریه را بعد از ۳۰ سال از کشور اخراج کرد، هرگز مفهوم واقعی استقلال در لبنان تجربه نشده‌است. تحولات لبنان تاکنون بیش از آنچه تابعی از معادلات درونی باشد متأثر از فعل و انفعالات بیرونی بوده است و به همین دلیل تا زمانی که بحران‌های منطقه‌ای فروکش نکند هیچ ثباتی در این کشور تحقق‌پذیر نخواهد بود. جنگ داخلی در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ در سرزمین زیتون و گسست‌های قومی- مذهبی بین جناح‌های درونی آن مخرج مشترک همین معادله چندمجهولی تلقی می‌شود. ائتلاف ۱۴ مارس که به غرب و جناح میانه‌رو عربی نزدیک است، همواره در بستر و مسیر منافع و مواضع این موقعیت بیرونی عکس‌العمل نشان می‌دهد. ائتلاف هشت مارس در نقطه مقابل، در یک رابطه متقابل و نزدیک به سوریه و ایران متمایل است. در سال ۱۹۸۹ بر اساس یک مصالحه برای پایان بخشیدن به جنگ داخلی قرارداد «طائف» منعقد شد و از سوریه خواسته شد با اعزام نیروهای نظامی به عنوان نیروهای حافظ صلح، متضمن اجرای این قرارداد صلح باشد. رئیس‌جمهوری سابق سوریه «حافظ اسد» که بازی در باد گسست‌ها و رقابت‌های منطقه‌ای را به خوبی می‌دانست تا زمان مرگ توانست این موازنه منفی در منطقه و بافت درونی لبنان را به خوبی حفظ کند. وی با قرار گرفتن در میانه رقابت رادیکالیسم محافظه‌ای و محافظه‌کاری عربی، همواره نقش یک میانجی مسود وثوق دو طرف را ایفا می‌کرد که به همین دلیل و همچنین همپیوندی تاریخی دمشق- بیروت موفق شد هم ثبات لبنان را برای نزدیک به دو دهه حفظ کند و هم اینکه سوریه را از مسیر تذبدهای خاورمیانه دور نگه دارد. مرگ حافظ اسد و شروع دوران ریاست‌جمهوری «بشار اسد» آغاز دورهای بود که مصادف بود با تحولات شتابنده و گسترش شکاف‌ها در حوزه پیرامونی که در نهایت نقش دمشق را از هیبت یک «بازگیر حاشیه» و میانجی بی‌طرف به سمت شمایلی یک «بازگیر متن» و عنصر مدعی تغییر داد. این تغییر موقعیت همچ‌زمان با تشدید تنش‌های منطقه‌ای در ترور «رفیق حریری» نخست وزیر متعایل به غرب و جناح عربی موجب شد دمشق میانجیگر خود در کانون منازعه قرار گرفته و در نهایت با خروج نیروهای حافظ صلح خویش از لبنان، از نقش یک میانجی به نقش یک مدعی تبدیل شود. از آن طرف در عرصه داخلی لبنان نیز موقعیت و کالتی جناح‌ها و نیروهای درونی بعد از این ترور منجر به تغییر در اساس معادله موجود شد و «سعد حریری» جوان در خونخواهی خون پدر به سنت «پدرکشتگی» با اسد جوان درافتاد. ظاهراً سعد حریری نیز در مکتب پدر درس‌های مهمی به‌یاد گرفت. بار دیگر در این ترور منجر به تغییر زده که مصحات سیاسی‌فدای سنت قبیله‌ای پدرکشتگی شد و مناسبات تاریخی و حسن همجواری بین دمشق و بیروت را برای چندین سال دستخوش تنش‌های مزمن و فرزندهای کرد.

با فروکش کردن تب ترور رفیق حریری و برگزاری انتخابات پارلمانی در سال ۲۰۰۹ میلادی که هیچ کدام از جناح‌های سیاسی موجود نتوانستند در هیچ کرسی پیروزی قاطع دست یابند، بار دیگر الزام مصالحه و تشکیل یک دولت ائتلاف ملی در کانون توجه نیروهای سیاسی درونی و بیرونی قرار گرفت. از آنجا که طبق همان سنت سابق، لبنان بدون جلب رضایت قدرت‌های منطقه‌ای موفق هیچ امکانی برای قفاهم بین جناح‌های داخلی وجود نداشت، در چنین وضعیتی با وساطت امیر قطر طی «شستست دوچه» رادیکال‌ها و میانه‌روها به میز مذاکره ای برگشتند که در سال ۲۰۰۵ میلادی آن را ترک کرده بودند. شرکت حزبه‌ای و متحدان آن در دولت به ریاست سعد حریری باعث شد دامنه تنش‌های مزمنی که می‌رفت تا بار دیگر بیروت را در جنبه خشونت‌های سیاسی، امنیتی، قومی و مذهبی گرفتار کند، تا حدود زیادی فروکش کرده و تحت کنترل درآید. در هفته گذشته سعد حریری با سفر به دمشق در مصاحبه با روزنامه الشرق‌الاوسط به صراحت اعلام کرد: «منتهم کردن سوریه به دست داشتن در ترور رفیق حریری یک اتهام سیاسی بود که بدون بررسی و مطالعه انجام شد.» وی می‌افزاید: «سوریه و لبنان روابط برادرانه و تاریخی داشته و تحقیقات بین‌المللی در مورد ترور حریری به شهادت‌های نادرستی به مسیر اشتباه کشیده شد.» این سخنان در حالی بیان می‌شود که حریری جوان به همراه ائتلاف ۱۴ مارس در گذشته همواره به جد مسب اصلی این ترور را سوریه و سازمان اطلاعاتی ارتش این کشور در بیروت معرفی می‌کردند. ششمین سفر سعد حریری طی یک سال اخیر به دمشق تقریباً دو ماه پس از دیدار تاریخی و مشترک «هلک عبدالله» پادشاه عربستان و «بشار اسد» با وی در بیروت انجام می‌گیرد که به عقیده تمام صاحب‌نظران در راستای یک مصالحه سیاسی و قفاهم عربی در خصوص بحران لبنان انجام گرفته‌بود. قبل از آن که تحولات آینده منطقه‌ای انجام می‌گیرد، بازگرداندن موقعیت سوریه به سه وضعیت دوران حافظ اسد و خارج کردن این کشور از متن بحران موجود، اولین و مهم‌ترین هدف سیاست جدید است که تبعات عدلی آن پر کردن شکاف و کاهش گسست‌های عربی در مقابل با بازگیر سوم منطقه‌ای است. به زعم غرب و جناح محافظه‌کار عربی، دمشق حلقه مفقوده بحران منطقه‌ای و ثبات حداقلی در لبنان خواهد بود که به جهت مناسبات نزدیک با ائتلاف هشتم مارس می‌تواند در کنترل اوضاع در شرایط پیچیده و مبهم آینده نقش اساسی و تعیین کننده‌ای ایفا کند.